

بررسی تلاش‌های علمی و عملی علامه شعرانی در تبیین حدیث

فتحیه فتاحی زاده*
سعیده کاظم توری**

چکیده:

علامه شعرانی از جمله محدثانی است که به سبب وسعت اطلاعات خود در علوم معقول و منقول، به شرح و فهم بسیاری از روایات موجود در کتب حدیثی پرداخته و پرده ابهام از چهره آن‌ها برگرفته است. وی به منظور فهم درست روایات معصومان علیهم‌السلام به دو فرآیند فهم حدیث، فهم متن حدیث و مقصود اصلی آن، در ذیل تعلیقات خود بر کتب حدیثی، به ویژه کتاب *وافی* توجه داشته است. علامه به جهت آگاهی از متن صحیح حدیث به مقابله و تصحیح نسخه‌های متعدد کتب حدیثی پرداخته، و در این باره، از پدیده نقل به معنا در نسخه‌های گوناگون غافل نمانده است. علامه به منظور فهم دقیق متن حدیث با شرح واژگان به کار رفته در حدیث و همچنین نحوه ترکیب آن‌ها با یکدیگر، به فهم اولیه حدیث کمک کرده است، و علاوه بر آن، با تأمل در مفاد احادیث به بیان معانی اخبار، قواعد ادبی و بلاغی روایات پرداخته و نکات ارزشمندی در جهت فهم مقصود حدیث بیان داشته، و تمام تلاش خود را برای جلوگیری از برداشت‌های نادرست از احادیث به کار گرفته و در مواردی به بیان احتمال‌های مختلف خبر پرداخته است. علامه در فهم روایات، آن دسته علمی را به کار گرفته است که به لحاظ عقلی به قطعیت رسیده و یا در متون دینی مورد تأیید قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: علامه شعرانی، فهم حدیث، تصحیح حدیث، فهم علمی حدیث، کتاب *وافی*.

* دانشیار دانشگاه الزهراء / f_ fattahizadeh@alzahra.ac.ir

** کارشناس ارشد دانشگاه الزهراء / skazemtouri@yahoo.com

1. بیان مسئله

فهم حدیث در حوزه حدیث پژوهی، امری بسیار ضروری است، زیرا بعد از قرآن کریم، روایات امامان معصوم علیهم السلام مبنای شناخت دین و پایه فهم قرآن است. از این رو، امامان علیهم السلام با توصیه‌های مکرر بر فهم درست روایات و تدبر و تعمق در معنای حدیث تأکید کرده‌اند. بر این اساس، محدثان با پافشاری بر فهم درست و نقادانه حدیث و پیشگیری از نشر اکاذیب و ناهمی‌ها و بدفهمی‌ها، رسالت خطیر خود را در حفظ و انتقال میراث گران‌بهای بر جای مانده از معصومان علیهم السلام و پیشوایان دین به انجام رسانده و با به کارگیری همه توان خویش، در حل و شرح مشکلات حدیث، گام‌هایی بلند برداشته‌اند که در قالب بیان و شروح کوتاه و بلند جلوه کرده است. از جمله این شروح، کتاب *وافی* تألیف ملا محسن فیض کاشانی است که مهم‌ترین منابع حدیثی شیعه و از لحاظ نظم، سبک و سیاق، برخی آن را جزو صحیح‌ترین و دقیق‌ترین کتاب‌های حدیثی به شمار می‌آورند. از این رو، کتاب مذکور مورد توجه عالمان شیعه قرار گرفته است. از شارحان معاصر میرزا ابوالحسن شعرانی است که به سبب وسعت اطلاعات خود در دانش معقول و منقول، به شرح بسیاری از روایات موجود در کتب حدیثی از جمله کتاب *وافی* همت گماشته و نکات نهفته و لطایف ناگفته آن‌ها را بازگو کرده است.

این نوشتار، درصدد ارائه بخشی از تلاش‌های علامه شعرانی در فهم حدیث، با تأکید بر کتاب *وافی* است، زیرا روش آن بزرگوار در فهم حدیث، ما را با ژرفای بخشی از حدیث آشنا می‌کند و از سویی دیگر، در چگونگی تعامل با حدیث و فهم آن، ما را یاری می‌رساند. گفتنی است که آثار علامه شعرانی در خصوص فهم حدیث در کتاب *وافی*، کمتر مورد کاوش قرار گرفته و تحقیق قابل ملاحظه‌ای در این باره صورت نگرفته است.

2. نگاهی کوتاه به زندگی علامه شعرانی

میرزا ابوالحسن شعرانی از دانشمندان کم‌نظیر و پرتلاش قرن حاضر (1320-1393ق) است. پدر او، شیخ محمد بن آخوند ملا غلام‌حسین از نوادگان ملا فتح‌الله کاشانی، مفسر معروف عصر صفویه صاحب تفسیر شریف *منهج الصادقین* است و مادر وی، فرزند میرزا ابراهیم نواب صاحب کتاب *فیض الدموع* است. علامه شعرانی، در تهران، قم و نجف اشرف از اساتید بسیاری بهره برده و در علوم مختلف چون فقه، اصول، تاریخ، نجوم،

ادبیات، حکمت و فلسفه، عرفان و کلام، پزشکی، تفسیر و علوم قرآنی، رجال، حدیث و ریاضیات صاحب‌نظر بوده است. وی علاوه بر مهارت کافی در علوم گوناگون، با زبان‌های عربی، فرانسه، ترکی، انگلیسی و عبری آشنا بوده است. ایشان در طول عمر پر برکت خود به تألیف، تدریس، خدمت به مردم و مجاهدت اشتغال داشته و در حدود 40 اثر گران‌سنگ، از خود بر جای گذاشته است. علامه، بسیاری از اندوخته‌های علمی خویش را به‌ویژه در حدیث، در قالب کتاب یا حواشی و تعلیقات یا تصحیح بیان داشته است. از جمله تعلیقات وی در زمینه حدیث، شرح اصول کافی اثر ملا صالح مازندرانی، تعلیق بر وسائل الشیعه و نیز تعلیق بر کتاب وافی تألیف ملا محسن فیض کاشانی است. این دانشمند برجسته، سرانجام پس از 73 سال زندگی پرافتخار، دعوت حق را لبیک گفت و در جوار ملکوتی حضرت عبدالعظیم حسنی به خاک سپرده شد. (ر.ک: مجموعه مقالات زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی آیت‌الله شعرانی، 1384/ جمعی از محققین حوزه علمیه قم، 1384، ج 2، ص 98/ غیاثی کرمانی، 1385، مقدمه/ رحیمیان، 1371، ص 82)

3. روند فهم حدیث در اندیشه علامه شعرانی

بخش اصلی هر حدیث، بعد از آگاهی از درستی انتساب حدیث و درستی متن آن که از پیش‌نیازهای فهم حدیث است، متن آن است که بدون فهم معنای آن، فهم حدیث میسر نمی‌گردد، اما در برخی از موارد، فهم متن همواره مراد جدی گوینده را نمی‌رساند و نیازمند قرینه‌های لفظی و غیرلفظی است تا معنای اصلی آن به دست آید؛ بنابراین، آنچه موجب دستیابی به فهم حدیث می‌شود، گذر از مرحله فهم متن حدیث، و در مرحله بعد، فهم مقصود اصلی آن است. علامه شعرانی در تعلیقات متعدد خود بر کتب حدیثی به‌ویژه کتاب وافی، علاوه بر مفهوم اولیه به بیان معنای اصلی و مقصود حقیقی احادیث پرداخته و از این طریق، زمینه فهم بسیاری از احادیث را فراهم آورده است.

3.1. مقابله و تصحیح متن روایات

یکی از پیش‌نیازهای فهم حدیث، آگاهی از درستی متن آن است. بسیاری از بدفهمی‌ها و سخت‌فهمی‌ها، ناشی از اشتباه در قرائت و کتابت احادیث در نسخه‌های گوناگون است و اگر تصحیف و تحریف‌های عمدی و سهوی را بر آن بیفزاییم، ناگزیر

باید برای اطمینان از درستی متن حدیث همه نسخه‌های موجود را بررسی کنیم، زیرا حرکات و حروف و نقش آن‌ها در ترکیبات اهمیت بسیاری دارد و اندک تغییری در آن‌ها در معنای حدیث تأثیر می‌گذارد. در گذشته، حدیث‌پژوهان با کنار نهادن نسخه‌ها به روش عرضه و مقابله، به تصحیح آنان پرداختند و متون محکم و استواری را معیار و محک تصحیح حدیث قرار دادند.

علامه شعرانی در شروع خود بر کتاب‌های حدیثی به این امر توجه داشته است. وی با در اختیار داشتن نسخه‌های معتبر و تصحیح‌شده‌ای که از شارحان پیشین بر جای مانده، با استفاده از شرح آنان به مقایسه آن‌ها با یکدیگر پرداخته و علاوه بر بیان اختلاف متون، به اختلاف متون در نسخه‌های گوناگون یک کتاب نیز با ظرافت خاص توجه، و بدان اشاره کرده است. وی در شرح کتاب *وافی* نیز با مقایسه نسخه‌های معتبر و قابل اعتماد تصحیح‌شده دیگر شارحان، معنای درستی از حدیث ارائه کرده و احتمال نادرست بودن را به حداقل رسانده است.

برای نمونه به چند حدیث اشاره می‌شود که علامه شعرانی آن را با کتاب *وافی* و نسخه‌ای از کتاب *من لا یحضره الفقیه*، مقایسه و بررسی کرده است:

- در روایتی صاحب *وافی* از کتاب *من لا یحضره الفقیه* در مورد شهادت زنان آورده است:

«لا بأس بالشهادة علی إقرار المرأة و لیست بمسفرة اذا عرفت بعینها أو حضر من یعرفها فأما أن لا تعرف بعینها ولا یحضر من یعرفها فلا یجوز للشهود أن یشهدوا علیها وعلی إقرارها دون أن تسفر وینظرون الیها»: باکی نیست به شهادت دادن بر اقرار زن در حالی که صورتش پوشیده، ولی شناخته شده است، یا کسی که او را می‌شناسد، حضور داشته و بداند که این همان زنی است که درباره او شهادت داده می‌شود؛ اما اگر شناخته شده نیست و کسی حضور نداشته باشد که او را بشناسد، در این صورت برای شاهدان جایز نیست علیه او شهادت بدهند، یا اینکه خود او اقرار کند، مگر اینکه پرده از چهره برگردد و به او بنگرند.

علامه شعرانی ذیل این حدیث تصریح می‌کند که عبارت «اذا عرفت بعینها أو حضر من یعرفها» تا آخر حدیث تا حدودی با عبارت *من لا یحضره الفقیه* متفاوت است، زیرا حدیث فوق در *من لا یحضره الفقیه* بدین صورت بیان شده است: «روی عن ابن یقطین

عن ابی الحسن الاول قال لأبأس بالشهادة علی اقرار المرأة ولیست بمسفرة اذا عرفت بعینها او یحضر من عرفها و لا یجوز عندهم أن یشهد الشهود علی اقرارها دون أن تسفر.»
 علامه بر اساس عبارت «لا یجوز عندهم أن یشهد الشهود علی اقرارها دون أن تسفر»، جمله «لا یجوز عندهم ان یشهد...» تا انتهای حدیث را که در وافی آمده است، نقل مذهب عامه دانسته و از این عبارت چنین برداشت می‌کند که این قسمت، شرحی بر اول حدیث است. (فیض کاشانی، 1370 ش، ج 16، ص 983)

– روایتی از پیامبر ﷺ درباره اینکه چه زمانی میته بر ما حلال می‌گردد، آمده است: «ما لم تصبحوا او تغتبقوا او تحتقبوا بقلأ فشانکم بهذا» هرگاه چاشت نداشتید و شب غذایی به دست نیاوردید و از بقولات هم چیزی نبود که سدّ جوع کنید، آن وقت می‌توانید از میته ارتزاق کنید.

علامه شعرانی ذکر می‌کند: «این حدیث از عامه است و آن را طبرانی در معجم خود با این لفظ روایت کرده و نیز ابن داود آن را با لفظ دیگری آورده است. در واقع اهل لغت و روایت در کلمه سوم "تحتقبوا" اختلاف کرده‌اند و برخی آن را تحتفتوا گفته‌اند.»
 علامه ذیل حدیث می‌نویسد: «نسخه‌ای از کتاب من لایحضره الفقیه نزد من است که بر شیخ حر عاملی، واژه تحتفتوا (به معنای خرمای سبز یا سفید یا کال) قرائت شده است. مؤلف وافی آن واژه را با حا، قاف و باء آورده است که با این حروف نقل نشده و معنا هم ندارد، ولی با توجه به معنای آن با متن حدیث، واژه تحتفتوا صحیح است.» (همان، ج 19، ص 92)

روایت دیگری آمده است در باب احکام تجارت که در آن از درهمی به نام «دراهم الاوضاحیه» یاد شده که فیض کاشانی در شرح خود به نام درهم صحاح (خالص‌ترین درهم) از آن یاد کرده است. علامه شعرانی، الاوضاحیه را تصحیف می‌داند و صحیح آن را «الوضاحیه» ذکر کرده و با استناد به نسخه کتاب من لایحضره الفقیه می‌گوید که وضاح، مردی بربری از موالیان بنی‌امیه است و قریه‌ای به نام وضاحیه بنا کرده و این دراهم به او منسوب است. (همان، ج 18، ص 648)

این چند روایت، نمونه‌هایی است که علامه شعرانی، حدیث را از لحاظ متن مورد مقایسه قرار داده است.¹

2.3. نقل به معنا

مسئله دیگری که مرتبط به نقل متون است، نقل معنوی نه نقل عین الفاظ است. نزد عقلا، نقل به معنا شیوه معمول در نقل شفاهی است و در نقل کتبی نیز در مواردی نقل غیر مستقیم به کار می‌رود. امامان ما این شیوه را امضا کرده‌اند و ضمن احادیثی چند، بر آن صحنه گذارده‌اند اما با این تأکید که تفاوت واژه‌ها، تفاوت معنوی ایجاد نکند، جایز دانسته‌اند. (ر.ک: مهریزی، علوم حدیث، شماره 2، ص 39/ مسعودی، 1384، ص 153-154) از این رو، نقل به معنا نیز نزد عالمان شیعی یک سیره امضا شده و مقبول و امری شایع نزد روایان بوده است. علامه شعرانی از جمله محدثانی است که در ذیل تعلیقاتش نقل به معنا را واقعیتی انکارناپذیر در تاریخ حدیث می‌داند. وی حتی در آثارش به این مسئله که نقل به معنا در صدر اسلام شایع و رایج بوده، تصریح کرده، و آن را جایز دانسته است.

ایشان ذیل روایت داود بن فرقد که به امام صادق علیه السلام عرضه می‌دارد: حدیثی را می‌شنوم، می‌خواهم به الفاظی که آن را شنیده‌ام روایت کنم، به خاطر نمی‌آید، فرمود: در آن عمد است؟ گفتم نه، فرمود: قصد تو بیان سخن من است؟ گفتم بلی، فرمود: اشکال ندارد، چنین آورده است: «قوی الأدلة علی جواز النقل بالمعنی ما ذکره العلامة فی النهایة، و هو خامس ادلته، من انا نعلم قطعاً ان الصحابة لم تکتبوا ما نقلوه ولا کرروا علیه، بل کلموا سمعوا و هملموا الوقت الحاجة الیه بعد مدة متباعدة. و ذلك یوجب القطع بانهم لم ینقلوا نفس اللفظ بل المعنی...»

وی در ادامه می‌افزاید: «معنای این گفته داود بن فرقد "فلا یجیئنی" یعنی برای من حفظ الفاظ همراه با ویژگی‌های آن‌ها امکان‌پذیر نیست.» (مازندرانی، بی‌تا، ج 2، ص 214) و در جای دیگر می‌نویسد: «هذا یدل علی جواز نقل الحدیث بالمعنی دون اللفظ و لیس المراد بحفظ المعنی حفظ جمیع خصوصیات الاصل بل حفظ حاصل المضمون...» (همان، ج 9، ص 282)

اما این پذیرش علامه، مانع از موشکافی‌های او در متن حدیث و استناد به الفاظ و واژه‌های ریز و درشت متون حدیث نشده است، بلکه وی با مراجعه و جست‌وجو در نسخه‌های متفاوت و نقل‌های دیگر محدثان توجه کرده که بخشی از آن‌ها در کتاب وافی هویداست؛ برای نمونه، علامه روایتی را که در کتاب وافی از من لا یحضره الفقیه نقل

شده، نقل به معنا دانسته و به شرح آن پرداخته است.²

«مَنْ أَمْ قَوْمًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَغْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَى سَقَالٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: هر کس بر گروهی امامت کند در حالی که شخص دیگری که اعلم از اوست در میان آن گروه باشد، کار دین آن قوم پیوسته تا روز قیامت رو به پستی خواهد رفت.

علامه ضمن بیان روایتی به همین مضمون از من لایحضره الفقیه چنین می‌نویسد: این روایت در امامت صراحت دارد، زیرا می‌گوید: «مَنْ صَلَّى بِقَوْمٍ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَغْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَى سَقَالٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» این نقل معناست، البته نقل به معنای جایز است و فیض عبارت تهذیب را برگزیده است که در آن، تعابیر عام به کار رفته و شامل امامت اعم از امامت جماعت و غیره می‌شود، در حالی که عبارت الفقیه، امامت تنها دلالت بر امام جماعت دارد. (ر.ک: فیض کاشانی، 1370 ش، ج 8، ص 1174)

3.3. شرح لغات و اصطلاحات

فهم متن حدیث در ابتدا ناشی از شناخت واژگان است، زیرا الفاظ بیانگر معانی حدیث‌اند، لذا توجه به معانی الفاظ روایات اهمیت به‌سزایی دارد که غفلت از آن، موجب بدفهمی متن حدیث می‌گردد. (ر.ک: فتاحی‌زاده، 1389، شماره 4، ص 79-81)

علامه شعرانی به گواهی آثارش به تفسیر و شرح لغات پرداخته است. وی گاه در فهم و کشف معانی واژگان از شیوه تقلیدی که همان به کارگیری فرهنگ لغات است، استفاده کرده، و در شرح واژگان احادیث از کتب کهن لغت همچون صحاح اللغة از اسماعیل بن حماد جوهری (همان، ج 8، ص 724) و قاموس المحيط نوشته محمد بن یعقوب فیروزآبادی (همان، ج 8، ص 724) و از میان کتب غریب الحدیث از النهایة فی غریب الحدیث والاثیر تألیف ابن اثیر (همان، ج 16، ص 754 و ج 17، ص 754) و الروض الانف اثر ابوشامه عبدالرحمن بن اسماعیل دمشقی و دیگران بهره برده است. (همان، ج 12، ص 74)

علامه در برخی از موارد نیز، خود به اجتهاد و ارائه نظر درباره برخی از واژگان پرداخته است؛ برای نمونه، می‌توان به چاه زمزم و حفر آن اشاره کرد. هنگامی که این چاه توسط قبیله خزاعه پوشانده می‌شود و زمانی که قصی بر آنان غلبه پیدا می‌کند، جای چاه را پیدا نمی‌کند و در عالم خواب به عبدالمطلب الهام می‌شود که «حفر زمزم لاتنزع ولا تدم».

علامه شعرانی در شرح «لاتذم» با استناد به کتاب الروض الانف می‌گوید: به نظر نمی‌رسد که معنای «لا تذم» بدگویی باشد، بلکه از قول عرب‌ها گرفته شده است که گفته می‌شود «بئر ذمه» به معنای چاهی است که آب آن کم است و «ذممت البئر» اذا وجدتها ذمه «یعنی آب آن را کم یافتم.

پس معنی جمله بالا به این صورت است: زمزم را بکن که آب آن نه تمام می‌شود و نه نقصان می‌یابد. (همان، ج 12، ص 74)

نیز به جمله‌ای از خطبه پیامبر ﷺ که در حجة الوداع ایراد کردند، اشاره می‌کند: «ولو استقبلت من امری ما استدبرت».

علامه در تبیین این گفته می‌نویسد: «پیامبر ﷺ با این عبارت خواستند آخرین حج خود را اعلام کنند و استدبرت اشاره‌ای است به این معنا که زندگی پیامبر ﷺ رو به پایان است، - ولو استقبلت - معنای اگر در آینده عمری برای من باشد را می‌رساند.» (همان، ج 12، ص 171)

وی در مواردی، به طور مفصل به شرح و تبیین روایاتی که لغات آن‌ها دارای ابهام بیشتری است، پرداخته است؛ برای مثال، در باب مطاعم، به شرح و توضیح واژه «بیشا»² (همان، ج 19، ص 41) یا واژه «اریان»³ (همان، ج 19، ص 49) می‌پردازد، که در بعضی روایات امر به خوردن آن و در برخی دیگر منع از خوردن آن شده است. در مواردی چون لابه‌لای احادیث، شروح کوتاهی از لغات به چشم می‌خورد، مانند واژگانی چون «الجری، الزمیر و ابلامی»⁴ (همان، ج 19، ص 39 و 50) که وی از شرح مفصل آن‌ها خودداری کرده است. (ر.ک: حلی، 1385 ش، ص 633-636)

از نکات قابل توجه در شرح لغات، استفاده از زبان فارسی است که در آثار علامه نمایان است. وی در برخی از موارد در شرح لغات که توضیحات لغوی نمی‌تواند مخاطب فارسی‌زبان را به درک درستی در مورد آن برساند، از زبان فارسی برای تشریح واژه استفاده کرده است؛ برای مثال، در مورد واژه «حواء» که از پرندگان درنده کوچک است، چنین گفته است: «به فارسی گفته می‌شود: غلیواج و زغن و کورکوره.» (فیض کاشانی، 1370 ش، ج 19، ص 56)⁵

علامه علاوه بر موارد فوق در شرح یک واژه به ذکر نکات دستوری آن پرداخته است؛ برای مثال، درباره واژه «کالمطرق له» چنین می‌گوید: «به صیغه اسم فاعل در باب

تفعیل به معنای افتح له الطريق است. راه را برای او گشود.» (همان، ج 16، ص 184) علامه در برخی از موارد در تشریح بعضی لغات به حکم فقهی آن نیز اشاره کرده است؛ برای مثال، در متن حدیث در مورد غراب که از خوردن آن نهی شده است و در کشور ما بدان کلاغ زاغی می‌گویند، به تشریح انواع کلاغ پرداخته و به حکم شرعی آن از جانب برخی از فقها اشاره کرده است. (همان، ج 19، ص 62-67)

علامه شعرانی علاوه بر شرح لغات به تبیین اصطلاحات موجود در احادیث نیز پرداخته است. نمونه‌ای که می‌توان در این مورد بیان داشت، درباره‌ی واژه «اقعاء» است.⁶ در برخی از روایات اقعاء در نماز نهی شده است: «لا تقع بین السجدين اقعاء» و «لا تقع فی الصلاة بین السجدين كإقعاء الكلب» و در برخی دیگر بدون اشکال دانسته شده است. «لابأس بالإقعاء فی الصلاة فیما بین سجدين». علامه ذیل عبارت «لابأس بالإقعاء فی الصلاة فیما بین سجدين» به شرح واژه إقعاء سگ پرداخته است. وی «اقعاء کلب» را از نظر لغت‌شناسان به دو صورت تبیین می‌کند: بنا به قول صحاح، نشستن سگ بر روی نشیمنگاه خود در حالی که دو پایش را کشیده و دو دستش را بلند کرده است. به نظر علامه آنچه در نماز نهی شده و در تفسیر فقها آمده، مشابه چنین نشستن است. اما صورت دوم اقعاء در نزد صاحب قاموس، رساندن نشیمنگاه به زمین و کشیدن ساق‌ها و چسباندن آن‌ها به پشت است، که در روایت مذکور این نوع نشستن در نماز بدون اشکال است. (ر.ک: همان، ج 8، ص 724)

4.3. بیان اشتباهات صرفی و نحوی

دانستن قواعد دستوری هر زبانی، کلید آن زبان محسوب می‌شود که بدون آن نمی‌توان به فهم متون دست یافت. از آنجا که عربی، زبان قرآن و حدیث است و از این قاعده مستثنی نیست، فراگیری اصول و قواعد آن برای فهم حدیث ضروری است. اهمیت زبان عربی را می‌توان در گفته‌های ائمه علیهم‌السلام یافت.

علامه شعرانی در متن وصیت‌نامه خویش، فراگیری هر علمی را منوط به یادگیری مقدمات آن می‌داند و سفارش می‌کند: «نباید در فراگیری علمی قدم پیش گذاشت مگر آنکه مقدمات آن تکمیل شود. مثلاً برای پرداختن به تفسیر و حدیث باید ابتدا در ادبیات عرب به حد کمال رسید.» (فیض کاشانی، بی تا، ص 142-150)

وی در لابه‌لای روایات به نکات صرفی و نحوی اشاره کرده است. از جمله در باب جهاد آمده است که معلی بن خنیس از آن حضرت پرسید: آیا سیره حضرت قائم علیه السلام در مورد رفتار با اسیران بر خلاف سیره امیرالمؤمنین علیه السلام است؟ قال: «نعم و ذلك ان عليا عليه السلام سار باليمن و الكف لانه علم ان شيعة سيظهر عليهم و ان قائم عليه السلام اذا قام سار فيهم السيف والسبي وذلك انه يعلم ان شيعة لم يظهر عليهم من بعده ابداء: حضرت فرمود: آری، زیرا علی علیه السلام با اسرا چنین رفتار می‌کرد که بر آنها منت می‌گذارد و آزادشان می‌کرد و از کشتن آنها صرف نظر می‌فرمود و جهتش آن بود که حضرت می‌دانستند دشمنان به زودی بر شیعیان غالب خواهند شد و هر سلوکی که آن جناب با اسیران کنند، آنها نیز مقابله به مثل خواهند کرد؛ لذا با آنها مدارا می‌فرمودند. ولی حضرت قائم علیه السلام وقتی قیام نماید، دشمنان را مورد اسارت قرار می‌دهند، زیرا می‌دانند که دیگر دشمنان بر شیعیان غالب نخواهند شد.

علامه شعرانی به شرح عبارت «سيظهر عليهم و لم يظهر عليهم من بعده ابداء» پرداخته و نوشته است: «سيظهر» به صیغه مجهول است و فعل لم يظهر مختص به ماضی نیست. همچنین ابداء بر آینده دلالت دارد؛ در نتیجه بین دو جمله آشفتگی و عدم هماهنگی وجود دارد.» وی می‌افزاید: «احتمال می‌رود که "لم يظهر" تصحیف شده و "لن يظهر" بوده و فعل "يظهر" با صیغه مجهول ذکر شده است. (همو، 1370ش، ج 15، ص 143)

به این ترتیب، علامه در تبیین حدیث و فهم آن، به نکات صرفی و نحوی توجه داشته و در شرح خود به آن تکیه کرده است.

5.3. بیان قواعد ادبی- بلاغی

فهم برخی از احادیث به فهم ترکیبات ادبی به کار رفته در حدیث وابسته است. استعاره و کنایه افزون بر زیبایی، معنای گسترده‌تری از ظاهر لفظی خود افاده می‌کنند. علامه شعرانی، در مواردی به قواعد ادبی و بلاغی در لابه‌لای احادیث توجه داشته و به تبیین مقصود معصوم علیه السلام پرداخته است.

- در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود: چون خدای تعالی زمین را بیافرید، زمین آرام نمی‌گرفت. گفت: بارخدا، بر من جماعتی را خواهی آفرید که تو را

آزارند و معصیت کنند و پلیدها بر من اندازند. خدای تعالی کوه‌ها بر او افکند تا میخ کوب شد.

علامه شعرانی زمین را تشبیه به انسان کرده و ذیل روایت نوشته است: «زمین را تشبیه به انسان فرمود که به زبان حال نطق کند و مقصود از زمین، قطعات خشکی است که در اول خلقت بر روی آب پدید آمد. چون آب بر همه کره احاطه داشت و اندکی از زمین از قعر دریا برجست و از آب به درآمد و باطن زمین هم اکنون مایع است و به سنگینی کوه استوار گشته و گرنه پیوسته می‌لرزید.» (رازی، 1352 ش، ج 7، ص 92)

- از امام صادق علیه السلام سؤال شده است که کودکان را از کجا محرم می‌کردند؟ حضرت فرمود: پدرم ایشان را از سرزمین فح (یک فرسخی مکه است) محرم می‌کردند.

علامه شعرانی عبارت «تجرید الصبیان» را کنایه از نیت احرام کودکان می‌داند؛ قابل ذکر است که برخی گفته‌اند کودکان از میقات محرم می‌شوند و لیبک می‌گویند و در فح احرام می‌بندند. البته عبارت «تجرید الصبیان» به قرینه سایر روایات کنایه از نیت احرام است و روایات در این معنا ظهور بیشتری دارد. (ر.ک: فیض کاشانی، 1370 ش، ج 12، ص 495)

- از عبدالله بن عباس نقل شده است که اول چیزی که خدای تعالی آفرید لوحی بود، در شبانه‌روز 360 بار به آن لوح نظر کند و به آن نظرها کارها کند.

علامه شعرانی عدد 360 را نه به معنای حقیقی، بلکه برای بیان کثرت و استغراق می‌داند و ذیل روایت می‌نویسد: «کنایه از کثرت و استغراق همه ازمنه است، و الا هیچ چیز از نظر او مخفی نیست. او یک نظر دارد، پیوسته از اول وجود هر چیز تا آخر آن بی‌فترت و غفلت. نظر را در صورتی متعدد و مکرر توان گفت که مدت فترت و غفلتی در میان باشد.» (رازی، 1352 ش، ج 10، ص 394)

3.6. بیان معنای حدیث

علامه شعرانی به دلیل توان علمی و ظرفیت فکری خود توانسته است در فهم و تبیین معانی احادیث قدم جدی بردارد و در برگرفتن پرده ابهام از چهره روایت پژوهندگان را یاری کند. وی درباره تفسیر حدیث می‌نویسد: «لازم است که تفسیر احادیث بر اساس قواعد زبان عربی استوار باشد و با حکم عقل و واقع انطباق داشته

باشد. معنا چنان درست باشد که قابلیت تطبیق بر حدیث را داشته باشد، نه اینکه هر معنایی که شارح قصد کند بر آن حدیث حمل شود...» (مازندرانی، بی تا، ج 3، ص 396)

از بررسی آثار وی نیز می توان دریافت که ایشان به بیان دقیق احادیث اهتمام فراوان داشته است. وی گاه در توضیح روایات مطلب بلندی را به صورت مختصر یا مفصل بیان می دارد. مرحوم شعرانی در موارد متعدد ضمن شرح حدیث به اقوال محدثان و علما اشاره کرده و در جهت تبیین مقصود کلام معصوم علیه السلام از اقوال آنان نیز بهره برده است. نمونه های متعددی وجود دارد که بیانگر توجه خاص علامه به این جنبه است، در اینجا به ذکر مواردی از آن بسنده می کنیم:

- در روایتی از امام صادق علیه السلام درباره شطرنج سؤال شده است: امام علیه السلام می فرماید: «المُقلَّبُ بها (نها) كالمقلب لحم الخنزير»: یعنی کسی که با آن (شطرنج) بازی کند، مانند کسی است که از گوشت خوک استفاده می کند.

علامه در این مورد می گوید: «این گفته بر حرمت بازی با آلات قمار دلالت دارد، حتی اگر بر سر مال یا عوض نباشد.»

مرحوم شعرانی در کتاب جهاد، مسابقه به غیر آلات قمار را مطرح کرده و در نهایت نوشته است: «بازی با آلات قمار مطلقاً حرام است و به غیر آن- اگر بر سر مال نباشد- حرام نیست.» (فیض کاشانی، 1370ش، ج 17، ص 231)

- در باب قصاص و دیات، روایتی در مورد دیه «کعب» نقل شده است که علامه در شرح آن چنین می گوید: «منظور از کعب، مفصل بین ساق و پا است و اگر گفته شده این مطلب موافق با اصطلاح اهل سنت است نه شیعه، باید گفت که اختلافی از این جهت بین شیعه و اهل سنت نیست؛ بلکه بنابر وجوب مسح در وضو، مراد از "کعب" چیزی نیست جز ناحیه فوقانی مفصل واقع در قسمت بالای پا، نه جانب راست یا چپ آن، پس در اینجا مراد از کعب مطلق مفصل است از هر جهت که بشکند.» (همان، ج 16، ص 799)

در روایتی آمده است که زنان از عقار⁷ الدور چیزی به ارث نمی برند. علامه در شرح آن می نویسد: «یعنی زن از عین خانه و از اصل آن ارث نمی برد و در اینجا عقار به معنای عین است.» وی در تأیید معنایی که ذکر کرده، روایتی از «میسر» نقل می کند که امام علیه السلام:

بعد از اینکه برای زنان قیمت طوب (آجر) و چوب و قصب (نی) را اثبات کرد، فرموده است: «اما الارض والعقارات فلا میراث لهن»؛ بنابراین زن از ملک ارث نمی‌برد، بلکه سهم ایشان از بهای ساختمان است. (همان، ج 25، ص 785)

- در روایتی نگاه کردن به صورت و مچ دست زن برای ازدواج جایز دانسته شده است. علامه در شرح معنای روایت می‌گوید: «این حدیث اشاره دارد که نگاه کردن به صورت زن، مطلقاً جز برای ازدواج جایز نیست.»

وی نظر بعضی از علما را که در موقع خواستگاری نگاه کردن به همه بدن زن را جایز دانسته‌اند، شاذ می‌شمارد و می‌گوید: «متبادر از نظر، نگاه به صورت زن است.» (همان، ج 25، ص 784-785)

- در روایتی از امام علی^{علیه السلام} در مورد مهریه زنی سؤال شده که هنگام عقد، شوهرش مهریه او را بوستانی با درآمد بسیار قرار داده، ولی قبل از ازدواج وی را طلاق داده است. امام فرمود: نیمی از درآمد بوستان در این مدت و نیمی از قیمت بوستان را به زن دهد؛ مگر اینکه زن ببخشد و اگر صلح کند و رضایت دهد به تقوا نزدیک‌تر است. علامه در معنای «فیعطيها نصفه» می‌نویسد: «یعنی نیمی از درآمد بوستان را مرد به زن دهد.» علامه در ادامه می‌افزاید: «این مطلب بنا بر عقیده ابن جنید که در عقد باید نصف مهریه داده شود، صحیح است.»

وی می‌گوید: «اما قول مشهور این است که همه درآمد بوستان به زن داده شود، زیرا با عقد تمام بوستان ملک زن می‌گردد.»

علامه در مورد این مطلب به اخبار مخالف نیز اشاره کرده است. وی با استناد به کتاب کشف اللثام آورده است که احتمال دارد مطلب از این قرار باشد که درآمد حاصل از کاشت مرد باشد و یا اینکه درختان باغ جزو مهریه نباشد. پس درآمد مخصوص زوج است، در این صورت مستحب است نیمی از درآمد بوستان را به زن بدهد. (همان، ج 21، ص 493)

- درباره مردی سؤال شده است که مشرف به موت است و در این حالت، بنده خودش را آزاد کرده و وصیتی بیش از ثلث کرده است. علامه در شرح حدیث می‌نویسد: «یعنی اینکه نشانه‌های مرگ بر او ظاهر گشته است، و این حد بیماری است.»

در این باره، اخبار متواتری است که اشاره بر این دارد که منجزات از ثلث به شمار می‌آید و در حکم وصیت است، و فرقی نمی‌کند که به صورت آزاد کردن برده یا به گونه دیگری باشد. «همان، ج 24، ص 43»

علامه ضمن شرح برخی از روایات با بیان مقصود امام علیه السلام و راوی به رفع تعارض میان آنان پرداخته است.

از امام صادق علیه السلام سؤال شده است که نظر شما درباره سگی که شکار می‌کند و سپس صید خود را می‌کشد، چیست؟ امام علیه السلام می‌فرماید: خوردن آن اشکالی ندارد. راوی می‌گوید: آنان (عامه) می‌گویند: اگر شکار را کشت و مقداری از آن را خورد، بقیه را برای خودش نگه دار و تو از آن نخور.

علامه ذیل عبارت «فانما امسک علی نفسه» می‌گوید: «این کلامی که راوی نقل کرده، از برخی علمای عامه است که منافاتی با آنچه امام علیه السلام پاسخ داده و به آن تمسک کرده است ندارد، زیرا مقصود عامه از تمسک به آیه قرآن (مائده: 4) با مراد امام علیه السلام تفاوت دارد. اگر به این بیان که سگ برای صید تعلیم دیده باشد و آن را برای صید بفرستند، در این صورت خوردن از گوشت چنین شکاری حلال است و اگر تعلیم داده نشده، حلال نیست. مقصود راوی همین مورد است که سگ برای صید آموزش داده نشده، در صورتی که غرض امام علیه السلام مربوط به سگی است که برای صید آموزش داده شده است.» (همان، ج 19، ص 144)

7.3. بیان احتمالات مختلف خبر علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

علامه شعرانی گاه در تعلیق بر کتاب *وافی*، در تبیین برخی از روایات، به بیان احتمالاتی مختلف اخبار پرداخته است؛ برای مثال، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

1. در روایتی در باب نکاح از چگونگی خواندن صیغه متعه از امام صادق علیه السلام سؤال شده و امام علیه السلام آن را با لفظ مستقبل قرائت کرده است. علامه شعرانی در شرح حدیث به چند احتمال اشاره کرده و نوشته است:

«فقهای ما، انشاء به لفظ مستقبل را جایز نمی‌دانند و به مثل این خبر نیز احتجاج نمی‌نمایند، برای اینکه دلالت لفظ بر معنا، بحثی لغوی است و با وجود امکان تحصیل علم، به گمان تمسک نمی‌کنند.»

می‌دانیم مردم نیز به لفظ مستقبل بر انشاء اعتماد نمی‌کنند، پس احتمال دارد که یا در زمان امام علیه السلام انشاء را با لفظ مستقبل می‌شناختند، یا راوی تعبیر را درست حفظ نکرده است.» (همان، ج 22، ص 818)

2. در روایتی در باب قضا و شهادت آمده است، دو نفر شخصی را از خانه‌اش شبانه بیرون می‌کشند و آن شخص به خانه‌اش باز نمی‌گردد. امام علیه السلام حکم کرد که آن دو را به علت آنکه ضامن هستند، گردن بزنند. علامه شعرانی در این باره می‌گوید: «از ظاهر روایت، قصاص فهمیده می‌شود، زیرا امام صادق علیه السلام بعد از نقل حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را دور کنید و گردن وی را بزنید و احتمال دارد که دستور امام علیه السلام به زدن گردن آن شخص تدبیری برای کشف حق و انگیزه‌ای برای اقرار متهمان باشد؛ پس دلالت بر قصاص ندارد.» (همان، ج 16، ص 1091)

3. در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام در مورد خریدن مال غصبی و دزدی سؤال شده است، امام علیه السلام در جواب فرموده است: اگر مطمئن بودی که غصبی و دزدی بوده، این کار را انجام ندهید، مگر اینکه از کارگزار خریده باشد.

علامه شعرانی در مورد فرمایش امام علیه السلام که فرموده است: «الا ان یكون شیئا اشتریته من العامل» می‌نویسد: «احتمال دارد که استثناء منقطع به معنی لکن باشد. مانند "لا تأکلوا أموالکم بینهکم بالباطل إلا ان تكون تجارة عن تراص" (نساء: 29) یا "حرمت علیکم المینة... الا ما ذکبتم" (مائدة: 3)، اینجا خرید و فروش مال دزدی و خیانت جایز نیست، زیرا تنها خرید از کارگزار در صورتی که خیانت و سرقتی در آن نباشد، جایز است. از طرف دیگر احتمال دارد که استثناء متصل باشد و مال دزدی به آنچه نزد کارگزار است، اطلاق شود. این امر به اعتبار این است که او کارگزار از جانب غصب‌کنندگان باشد.» (فیض کاشانی، 1370ش، ج 17، ص 294)

8.3. توجه به علوم بشری

دانش‌های بشری که به نوعی بازتاب نیازهای مادی و روحی انسان‌اند، سؤالات و دغدغه‌های ذهنی ایجاد می‌کنند و از رهگذر بقای آن‌ها، ذهن هوشیار را به استخراج دقیق و لطایف و لایه‌های نهانی متون برمی‌انگیزند. حال اگر گزاره علمی حدیث معصوم باشد، به طریق اولی، در برابر این پرسش‌های ذهنی به سخن می‌آید. در این

عرصه، فهم ابتدایی ما از حدیث، نادرست خوانده نمی‌شود، بلکه بر فهم ما افزوده می‌گردد و نکته‌های مغفول متن حدیث و ناگفته‌های مقصود امام ع آشکار می‌شود. از همین رو، توجه به بهره‌گیری محدثانی که در یکی از دانش‌های بشری تخصص داشته‌اند و توانسته‌اند میان داشته‌های خود در حوزه حدیث و اندوخته‌های علمی مرتبط تعامل برقرار کنند، مفید و رهگشا است. (مسعودی، 1386، ص 204) درک گزاره‌های علمی که در نصوص دینی وجود دارد، جز با آگاهی از پاره‌ای از دانش‌های بشری ممکن و میسر نیست. روشن‌بینی علامه شعرانی در درک و فهم دانش‌های بشری و دینی، همراه آشنایی با چند زبان زنده دنیا، زاویه دید جدیدی را در بینش ایشان منجر شده به نحوی که در بیان مفاهیم اسلامی گاه از علوم روز و نظریات علمی استفاده می‌کند و برای توضیح آیه یا روایتی در پرتو قواعد علوم روز به شرح و تبیین می‌پردازد. علامه به سبب تبحرش در علوم معقول و منقول در شرح و فهم روایات آن دسته علمی را پذیرفته و در فهم روایات به کار گرفته است که به لحاظ عقلی به قطعیت رسیده و یا دین آن‌ها را تأیید کرده، یا اینکه در متون دینی به آن‌ها اشاره شده است. در این بخش به اختصار به پاره‌ای از تلاش‌های علامه در به کارگیری علوم بشری در شرح و فهم روایات، همراه با دیدگاه ایشان درباره این علوم پرداخته شده است.

3-8-1. کلام و فلسفه

از بررسی آثار علامه شعرانی در شرح احادیث می‌توان دریافت که وی در تعلیقات خود از فلسفه در فهم و شرح پاره‌ای از روایات بهره برده است. مراد علامه از فلسفه، فلسفه‌ای است که موافق با عقل و شرع باشد. به عبارت دیگر، فلسفه‌ای مورد قبول است که مطابق با حکمت شرعی و یا شریعت مستدل به عقل باشد. (مازندرانی، بی‌تا، ج 1، ص 10 و ج 3 ص 245/ طبیعی، شماره 8، ص 38) «فلسفه مخالف شرع مردود است و هر مقدار که موافق با شرع باشد، قابل قبول است.» (مازندرانی، بی‌تا، ج 12، ص 573)

یکی از حوزه‌های مهم دیگری که علامه شعرانی به طور گسترده بدان پرداخته، حوزه مباحث کلامی است. علامه شعرانی برای اثبات بسیاری از باورهای دینی به

روش‌شناسی معینی تمسک می‌کند و بر این باور است که همهٔ مسائل کلامی را نمی‌توان با روش نقلی به اثبات رساند که گرفتار شبههٔ دور خواهد بود و باید از روش عقلی بهره برد. وی در این باره می‌گوید: «در اصول دین باید به روش اهل معقول (برهان عقل) استدلال کرد نه به روش اهل منقول (اخبار و آیات). منقول برای فقه و احکام کسی را به کار آید که به دلیل معقول، خدا و پیغمبر را شناخته باشد و اگر کسی پندارد عامه مردم را به تلقین و تکرار می‌توان به خدا و پیغمبر مؤمن ساخت، اشتباه کرده است. (ر.ک: شعرانی، 1385، تلخیص از ص 4-14)

از مسائل مهم کلامی، فلسفی و دینی، مسئله فاعلیت خدای تعالی در عالم و رابطهٔ پدیده‌های عالم و حوادث و قوانین طبیعت با اراده و علیت خداوند است. علامه شعرانی ذیل حدیث به ریشه‌یابی قول اشاعره و عده‌ای از مادیین می‌پردازد و اساس این قول را عدم درک صحیح از رابطهٔ علیت و عدم تصور اقسام علت می‌داند. آنگاه به عدم احتیاج خداوند به ابزار و وسائط اشاره می‌کند و رابطهٔ علل و معلول در طبیعت را با علیت حق تبیین می‌سازد، و در صدد تصحیح تصور علیت بلا واسطه و علیت باواسطه در مورد حق تعالی و تفاوت آن با فاعلیت مخلوقات برمی‌آید و سپس به تمثیل‌هایی اشاره می‌کند که نحوهٔ رابطهٔ واجب تعالی را با معلولات آشکار کند.

در حدیثی، سائل از امام علیه السلام می‌پرسد: پس رنج کارها را خودش متحمل می‌شود؟! (و همیشه بلاواسطه و بدون شریک، خود، افعال را انجام می‌دهد؟)، امام علیه السلام می‌فرماید: او برتر از آن است که زحمتی بر او تحمیل شود، و خود متصدی مباشرت افعال گردد، زیرا این طرز عمل شأن مخلوق است که انجام کارها برای او بدون تصدی و زحمت ممکن نیست، ولی خداوند اراده و خواستش نافذ است، آنچه خواهد انجام دهد. علامه شعرانی، ذیل حدیث چنین آورده است: «تصور کیفیت صدور معلول از علت نزد مادیین، آسان‌تر از تصور اصل علت نیست، زیرا آنچه نزد آنان از فاعل‌ها معهود و شناخته است، این است که خود فاعل‌ها مستقیماً موجب حرکت یا انضمام یا تفرق اشیاء شوند، مانند نجار و بنا، که مباشرت و تماس فاعل و منفعل را هم جز در صورتی که فاعل و منفعل هر دو جسمانی باشند، تصور نتوانند کرد و آنچه از فاعل غیر مباشر در ذهن آنان است، این است که مولایی به بندگان خود و خدمه و کارگران امر کند؛

و مادیون متدین (مجسمه و حشویه و اهل ظاهر) نیز جز این نمی‌توانند تصور کنند، لذا خالق عالم را چنان تصور می‌کنند که جسمی است در آسمان که خدمه و عمال او یعنی ملائکه، که آن‌ها هم به زعم ایشان جسم‌اند، او را احاطه کرده‌اند، و اوامر او را اطاعت می‌کنند، و مادیون نیز این را انکار می‌کنند. در حدیث مذکور علی‌رغم پندار سائل که می‌تواند امام علیه السلام را با این سؤال مغلوب سازد (چنان‌که بر محدثان عامه و حشویه با این سؤال غلبه کرده بود)، امام علیه السلام در جواب فرمودند: خدای تعالی احتیاجی به کمک و مدد غیر و استفاده از ابزار، یا تحمل رنج و زحمت ندارد، آن‌گونه فاعل‌های انسانی بدان محتاج‌اند. لیکن حق تعالی همه چیز را با مشیت و اراده خود به وجود می‌آورد و محتاج به دیگری نیست. اما نقش وسائط، مانند ملائکه و طبایع و قوا و پدیده‌هایی چون نور و خورشید و باران و باد و دواها و... (که به عنوان واسطه ابزار تأثیرگذاری بر موجودات دیگر مطرح‌اند) فاعلیت اینها به جهت عجز واجب تعالی و یا بهره جستن از آن‌ها نیست، بلکه به جهت نقصان برخی ممکنات است که نمی‌توانند فیض حق را بلاواسطه دریافت کنند و مستقیماً با او مربوط شوند، لذا سایر اشیاء از مجرای معلول اول (عقل اول یا انسان کامل) موجود می‌شوند. حال گوییم: صدور مخلوق از خالق، قابل مقایسه با هیچ چیزی نیست، چون اگر به بنا و خانه، مثال بزیم (که بنا علت معده خانه است، نه علت تامه) توهم می‌شود که مخلوق در بقای خود به علت محتاج نیست، و اگر به نور و خورشید مثال بزیم، توهم می‌شود که خداوند (همانند آفتاب) فاعل غیر مختار است و به فعل خود علم ندارد و از مخلوق خود جدا و دور است، و اگر به دریا و امواج مثال بزیم، توهم حلول می‌رود، گرچه این مثال اخیر، مثال خوبی برای بیان عدم استقلال معلول نسبت به واجب تعالی است. (ر.ک: مازندرانی، بی‌تا، ج 3، ص 102 و 103/ رحیمیان، شماره 46، ص 65-66)

2.8.3. فقه

از نظر علامه، فقهی مشروع است که مورد رضایت شارع و از طریق ائمه علیهم السلام باشد. وی در پرتو قواعد فقه به شرح و فهم برخی از روایات پرداخته است. از امام صادق علیه السلام درباره افتادن موش داخل ظرف روغن سؤال شده است؛ امام علیه السلام در پاسخ فرمود که اگر روغن جامد باشد از اطراف روغن بردارید و مابقی را

استفاده کنید و اگر موش داخل روغن مایع افتاده برای روشنایی از آن استفاده کنید و اگر روغن را فروختید، اعلام کنید. علامه شعرانی می‌نویسد: «مقتضای قاعده این است که علما ذکر کرده‌اند، هنگامی که تطهیر روغن امکان ندارد، فروختن آن نیز جایز نیست، البته اغلب آنان روشن کردن چراغ را در زیر آسمان جایز دانسته‌اند نه زیر سقف، چون باعث نجاست سقف می‌شود...» (ر.ک: فیض کاشانی، 1370ش، ج 17، ص 284)

همچنین صاحب *وافی*، دو روایت از امام صادق علیه السلام درباره فردی که تیری را به قصد صیدی پرتاب کرده و آن تیر به اشتباه به حیوان دیگری اصابت می‌کند، نقل می‌کند. امام علیه السلام در پاسخ در یک روایت نهی از خوردن آن صید می‌کند و در روایت دیگر آن را بدون اشکال دانسته است. علامه ذیل حدیث آورده است: «اقتضای حدیث نهی عدم حلیت صید است که مقتضای قاعده نیز همین است، زیرا نیت و گفتن بسم‌الله شرط صید است...» (ر.ک: همان، ج 19، ص 179)

3.8.3. نجوم

از جمله علمی که علامه شعرانی در فهم روایات به کار گرفته، نجوم است. وی ذیل برخی از روایات مربوط به نجوم علاوه بر بیان آرا و نظریات برخی از فقها درباره عدم جواز و حرمت بررسی نجوم چه در احکام و چه در حساب، به دفاع از آن پرداخته است.

او ذیل سخن راوی که به امام علیه السلام می‌گوید: «ان الناس یقولون النجوم لایحل النظر فیها...» می‌نویسد: «حاصل مفاد حدیث، جواز بررسی نجوم است چه در حساب چه در احکام، اگرچه احکام آن مورد اعتماد نیست، ولی بطلان شیء غیر از حرام بودن آن است.» (مازندرانی، بی‌تا، ج 12، ص 256)

در جایی دیگر، ذیل روایات باب نجوم در کتاب *وافی* در این باره سؤال راوی که یاد گرفتن نجوم به دین من ضرر می‌رساند و امام علیه السلام در جواب می‌فرماید: «لیس کما تقولون، لا یضر بدینک» چنین می‌نویسد: «علمای ما به مدلول این خبر فتوا داده‌اند که بررسی علم نجوم چه در حساب و چه در احکام جایز است؛ اگرچه صحت آنچه مربوط به احکام آن می‌باشد، ثابت نشده است، ولی آنچه مربوط به حساب است با

وجود اشتباه در محاسبات، حق است، و آنچه متعلق به سعد و نحس و احکام است، دلیل بر صحت آن نیست.» (فیض کاشانی، 1370، ج 26، ص 514)

4.8.3. تاریخ

ضرورت آگاهی از تاریخ در فهم روایات، امری انکارناپذیر است، و این آگاهی، مشکلات فهم حدیث را برطرف می‌سازد. بدین لحاظ، علامه شعرانی به تاریخ و اهمیت آن در فهم احادیث توجه داشته و در ذیل برخی از روایات، به لزوم توجه فقیه به نکات تاریخی در فهم روایت اشاره کرده است؛ برای نمونه در لابلائی احادیث کتاب الوافی گاه مکان‌هایی ذکر شده، که امروزه وجود ندارد و به مرور زمان از بین رفته و وجود چنین مکان‌هایی در احادیث ابهاماتی به وجود می‌آورد که موجب دشواری در فهم روایات می‌گردد.⁸

در روایتی نقل شده که زیاد بن عبدالله (عامل مدینه) باب مقصوره را برای امام صادق علیه السلام دانسته است. علامه شعرانی باب مقصوره را به طور خلاصه چنین شرح کرده است: «باب مقصوره عبارت است از محراب سنگی که مروان بن حکم در ضلع جنوبی مسجد النبی بنا کرده است. هدف او از بنای آن، محفوظ ماندن از ترور در حال نماز بوده است. با وجود چنین محرابی، اگر کسی قصد سوئی داشته باشد، در حال نماز نمی‌تواند او را بکشد. این باب، دری به خانه مروان داشت که در ضلع جنوبی مسجد بود و والیان بنی مروان که در آن ساکن بودند و بدون اینکه نیاز باشد با مردم مواجه شوند، وارد مسجد می‌شدند. خانه امام صادق علیه السلام در جانب شرقی کوچه‌ای قرار داشت که مسجد در جانب غربی آن واقع شده بود به خاطر اتصال به مسجد داخل شدن به آن برای امام علیه السلام آسان بود. امام علیه السلام در مسجد نماز می‌خواند و به زیارت جدش مشرف می‌شد و با داخل شدن به خانه مروان از باب مقصوره‌ای که در مسجد بنا شده بود، این کار آسان می‌گشت.» (همان، ج 15، ص 496)

5.8.3. طب

علامه با آگاهی از علم طب، ذیل برخی از روایات، آن‌ها را موافق با علم طب دانسته است، و در مواردی به فهم آن‌ها کمک کرده است؛ برای مثال، در وافی روایت «طبائع الجسم علی أربعة: فمنها الهواء الذی لا تحیا النفس إلا به و بنسیمه و یخرج ما

فی الجسم من داء و عفونة...» را موافق با علم طب می‌داند. (همان، ج 26، ص 526)

در مواردی نیز به تبیین حدیث پرداخته است. در روایتی از رسول خدا ﷺ نقل شده است که از علامات آخرالزمان، فلج شدن و شیوع مرگ ناگهانی است. علامه ذیل حدیث چنین می‌گوید: «این دو بیماری با یکدیگر تناسب دارند و علت هر دوی آن‌ها غالباً یک چیز است و آن تنگی رگ‌های مغز است و گرفتگی رگ‌ها به نسبت مقدار خون و جان جاری در آن‌هاست، پس رگ پاره می‌شود و خون خارج می‌شود از رگ و راه درونی مغز را می‌بندد و مانع از جریان جان حیوانی از مغز به قلب و سایر اعضا می‌شود و اگر این انسداد کامل باشد، موجب مرگ ناگهانی می‌گردد و اگر کامل نبود، موجب فلج شدن برخی از اعضای بدن می‌شود. علامه در ادامه می‌افزاید: شاید کثرت شیوع این امراض در آخرالزمان، تنگی معاش و کثرت حوایج و افزایش غم و اندوه و آرزوها، ضعف ایمان در آخرت و تأسف فراوان بر نبودن لذات باشد، زیرا تفکر درباره آن‌ها موجب روی آوردن خون به مغز و جمع شدن خون در رگ‌ها می‌شود، و بدین سبب است که می‌بینیم این دو بیماری هنگام انقلاب روحی شدید رخ می‌دهد.» (همان، ج 24، ص 206)

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث یاد شده می‌توان چنین نتیجه گرفت:

1. علامه به منظور آگاهی از متن صحیح حدیث به مقابله و تصحیح نسخه‌های متعدد کتب حدیثی پرداخته، و در این مقابله، از پدیده نقل به معنا در نسخه‌های گوناگون غافل نمانده است. او بر اثبات متن تأکید می‌ورزد تا از فهم نخستین حدیث که در سایه ادبیات عرب حاصل می‌شود، اطمینان یابد و در مواضع عدیده‌ای، به بیان واژگان و شرح آن‌ها با استناد به منابع معتبر پرداخته است. وی در هنگام بررسی معنای برخی کلمات، مبدأ اشتقاق آن را ذکر کرده و از بررسی ترکیبات ادبی، اعم از تحلیل‌های نحوی و بلاغی فروگذار نکرده است.

2. تلاش وافر او در تبیین غوامض، حاکی از دید عالمانه او به جایگاه شرح حدیث است. ایشان با تأمل در مفاد احادیث به بیان معانی روایات پرداخته و ضمن شرح حدیث به اقوال محدثان و علما اشاره داشته و تمام تلاش خود را برای

جلوگیری از برداشت‌های نادرست از احادیث به کار برده و پژوهنده را به معانی مورد نظر نزدیک کرده است. ایشان در مواردی به بیان احتمال‌های موجود در متن حدیث پرداخته و در این گونه موارد نسبت به دلالت متنی حدیث اظهار نظر قطعی نکرده است.

3. علامه به مضامین علمی متون حدیثی که فهم آن‌ها در پرتو دانش‌های بشری امکان‌پذیر است، توجه داشته و در فهم روایات، آن دسته علمی را به کار گرفته که به لحاظ عقلی به قطعیت رسیده و یا در متون دینی تأیید شده است.



پی‌نوشت‌ها:

1. برای اطلاع از سایر موارد ر.ک: فیض کاشانی، بی‌تا، ج 17، ص 185؛ ج 16، ص 782، 790 و 794؛ ج 13، ص 826.
2. این روایت را گرچه مرحوم فیض به کتاب *من لایحضره الفقیه* ارجاع داده، این حدیث در تهذیب شیخ طوسی وارد شده است.
3. نوعی ماهی کوچک است که از جانب هرمز می‌آورند و آن را در مناطق گرمسیر، ماهی اشته می‌گویند.
4. ماهی کوچکی است که دارای پاهای بلند شبیه کرم و ملخ است و ایرانیان به آن میگو می‌گویند.
5. جری و زمیر نوعی ماهی‌اند که دارای گوشتی نرم، سر و خرطوم بلند و بدون فلس‌اند و در تنکابن به آن اسیلی و در مازندران به آن کلیس می‌گویند. بلم نیز نوعی ماهی کوچک است.
6. برای اطلاع از سایر موارد ر.ک: همان، ج 19، ص 61-66.
7. اقعاء به حالتی در نشستن سگ گفته می‌شود که بر نشیمنگاه خود می‌نشیند، پاهایش را پهن و دو دستش را بلند می‌کند. (ر.ک: نجفی، 1367، ج 10، ص 189-193/ کرکی، 1408، ج 2، ص 310/ طباطبایی یزدی، 1409، ج 1، ص 384/ هاشمی شاهرودی، 1382، ج 1، ص 62)
8. عقار: اصل هر چیزی؛ هر چیز ثابتی که دارای اصل است مانند خانه و زمین و درخت و غیره و یا به اموال غیر منقول گفته می‌شود. عقر الدار یعنی اصل خانه. (ر.ک: الطریحی، 1414، ج 3، ص 410/ ابن منظور، 1405، ص 597/ مصطفوی، 1416، ج 8، ص 192)

9. برای مشاهده سایر موارد ر.ک: فیض کاشانی، بی تا، ج 13، ص 923-931؛ ج 14، ص 1387، 1388-1386.

منابع

1. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ج 1، قم: ادب الحوزه، 1405ق.
2. جمعی از محققین حوزه علمیه قم؛ گلشن ابرار؛ قم: نورالسجاد، 1384.
3. حلی، یوسف بن علی بن مطهر؛ تبصرة المتعلمین؛ ترجمه و شرح ابوالحسن شعرانی، چ 6، تهران: اسلامیة، 1385.
4. رازی، ابوالفتح؛ روح الجنان وروح الجنان؛ تهران: کتابفروشی اسلامیة، 1352ش.
5. رحیمیان، سعید؛ «اندیشه و حیات علامه شعرانی»؛ کیهان اندیشه، شماره 45، آذر و دی 1371.
6. _____؛ «ارکان روش شناسی علامه شعرانی»؛ کیهان اندیشه، شماره 46، زمستان 1371.
7. شعرانی، ابوالحسن؛ راه سعادت (اثبات نبوت؛ تحقیق و تصحیح حامد فدوی اردستانی، تهران: مرتضوی، 1385ش.
8. غیائی کرمانی، محمدرضا؛ پژوهش های قرآنی علامه شعرانی؛ قم: بوستان کتاب، 1385.
9. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم؛ العروة الوثقی؛ بیروت: مؤسسه اعلمی، 1409ق.
10. طیبی، علیرضا؛ «حجیت و نقش دانش بشری در فهم و نقد روایات از دیدگاه علامه شعرانی»، علوم حدیث، شماره 48، تابستان 1387.
11. طریحی، فخرالدین؛ مجمع البحرین؛ تهران: مؤسسه بعثت، 1414ق.
12. فتاحی زاده، فتحیه؛ «روش فهم حدیث در وسائل الشیعه»؛ حدیث پژوهی، سال دوم، شماره 4، پاییز و زمستان 1389.
13. فیض کاشانی، محمدمحسن؛ الوافی؛ چ 1، اصفهان: مکتبه امیرالمؤمنین علیؑ، 1370ش.
14. _____؛ الوافی؛ تهران: کتابفروشی اسلامیة، بی تا.
15. کاشانی، فتح الله؛ منهج الصادقین فی الزام المخالفین التفسیر الکبیر؛ تهران: کتابفروشی اسلامیة، بی تا.
16. کرکی، محقق؛ جامع المقاصد؛ قم: آل البيتؑ، 1408ق.
17. مازندرانی، محمدصالح؛ شرح اصول کافی؛ تعلیق میرزا ابوالحسن شعرانی، بیروت: دار احیاء التراث الاسلامی، بی تا.

18. مجموعه مقالات زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی آیت الله شعرانی، انجمن آثار مفاخر فرهنگی، تهران: دانشگاه پیام نور، 1384 ش.
19. مجموعه مقالات یادنامه علامه شعرانی، فرزانه ناشناخته، قم: بوستان کتاب، 1382 ش.
20. مسعودی، عبدالهادی؛ روش فهم حدیث؛ ج 3، تهران: سمت، 1386 ش.
21. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات قرآن الکریم؛ ج 1، تهران: مؤسسه چاپ و نشر، 1416 ق.
22. مهریزی، مهدی؛ «نقل به معنا»؛ علوم حدیث، شماره 2، زمستان 1375 ش.
23. نجفی، محمدحسن؛ جواهر الکلام فی الشرایع الاسلام؛ ج 3، تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1367.
24. هاشمی شاهرودی، سید محمود؛ فرهنگ فقه؛ ج 1، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، 1382 ش.

